

اجتماع قیام هم نموده است ؛ مرد خدا آنستکه ؛ در عین اینکه مقدمات سعادت مندی خود را از راه ادای وظائف دینی فراهم میسازد ؛ از لوازم حیات بهر و روشود ، با خلق به نیکی معاشرت کند ، عضو مسئول و فعال و منشا خیر اجتماع شناخته شود ، و .. این بود نظر اسلام نسبت بامور دنیوی ، اینجاست که ما میگوئیم : در اسلام ، راه تهذیب نفس و تأمین سعادت جاودانی ، بدست با کفایت رهبران اسلام ، کاملاً شوسه شده است ولی متصوفه در راه تهذیب نفس ، از راهبان نماری و بیشتر ، از جوکیان و مرتاضین هندی ، درس گرفته ، و در نتیجه در سنگلاخهای این انحرافات عجیب گرفتار شدند !



## باز هم افراط و تفریط !

اکنون که سخن از افراط و تفریطها ، بمیان آمد ، اینهم ناگفته نماند که صوفیه نه تنها همه مظاهر دنیوی را سدره عشق دانسته و در نتیجه به پرتگاههای عجیب سقرط نمودند بلکه بر اثر این منطق منحرف دچار افراطکاریهای عجیبتری شده اند که ایفک بتوضیح اجمالی آن می پردازیم :

گروهی از آنها هر عشقی را مقدمه یا بهانه عشق خدا قرار داده و حتی اینقدر این مطلب را بیعزمه کردند که بقول کیوان قزوینی عقیده مند شدند باینکه «اگر عارف حتی سگی یا گربه ای یا چرنده و پرنده ای را ، دوست بدارد و دل را بفکر آن مشغول کند ، بهتر از اینستکه فارغ باشد (۱) چنانکه در بحث وحدت وجود و اتحاد و حلول و موقعیت اقطاب و صورت فکریه

و عشق و رسوائی ، برای این مطلب شواهدی رامیابیم  
 گروهی دیگر ، از احوال آن طرف افتاده و همه چیز را سد راه عشق  
 دانستند ، دین و دانش ، کعبه و مسجد - ذکر و عبات و هر ناموس مقدس  
 دیگری را ، باز چیه عشق دانسته و گفتند همراه در این راه باید از میان  
 بر داشت .

علم و دین هم حجابند !  
 شیخ عطار در شرح حال بایزید بسطامی (۱)  
 قضایائی نقل کرده از جمله اینکه : « بایزید می گفته :  
 این قصه را الم باید که از قلم هیچ نیاید !  
 و نیز گفته : سی سال خدارا یاد کردم ، چون بنکرستم حجاب من  
 ذکر بود » .

ادیب زاده - عجیب خداوند میفرماید : « و از کرو الله کثیرا »  
 خدارا بسیار یاد کنید ؛ و بایزید ذکر را حجاب میدانند ؛  
 درویش - آقای فاضل ! اجازه بدهید دفاع کنم ؟  
 آقای فاضل - بگذارید ، نمونه های دیگر را بگوئیم که یکجا  
 دفاع کنید ، و نیز بگفته عطار : (۲) « بایزید عزم حجاز کرد ، از خانه بیرون  
 رفت و بر کشت ، گفتند ، چرا بر کشتی ؟ گفت : بر راه افتادم ، ناگاه زنگی  
 مستی تیغ کشید و گفت : خدارا به بسطام گذاشتی و بکعبه میروی ؟  
 ادیب زاده - حتما این زنگی مست ، شیطان بوده ؛ زیرا خدا فقط  
 در بسطام نبود بلکه هر کجا بایزید میرفت ، خداهم آنجا بود درویش  
 رگهای کردش پر شد و بیاد گفتار آقای فاضل افتاده ، باناراحتی فوق العاده  
 ساکت نشست .

این دیوانه را      آقای فاضل - باز در تذکره (۱) و کشکول شیخ  
 ول کنید!      بهائی میخوانیم : بایزید به بسطام آمد ، مردم  
 باستقبال او شتافتند ، برای اینکه عجب او را  
 نگیرد ، با اینکه ماه رمضان بود و روزه داشت ، دست در خورچین کرد سفره  
 نان را بیرن آورد و باز کرد و مشغول خوردن شد ، و باین وسیله مردم را  
 از خود بیزار نمود !

باز عطار گوید: (۲) جمعی از مردم مرید بایزید شدند ، برای آنکه  
 آنها را بخود بدبین نماید ، رو با آنها کرد و گفت « من خدایم ، و خدائی  
 جز من نیست ، مرا پرستش کنید ! » مردم گفتند این مرد دیوانه است  
 و رفتند .

در ویش در حالیکه از ناراحتی میبرد ، سر برگریبان در کشید ! ...  
 بهشت و دوزخ      آقای فاضل - باز هم بشنوید : شبلی چوبی  
 و گه به راه میسوزانم      را بدست گرفته و دوسر آنرا آتش زده بود از او  
 پرسیدند چه میخواهی بکنی گفت : میخواهم بایک سر آن بهشت و با سر  
 دیگر دوزخ را بسوزانم تا خلق را پروا و ترس از خدا پدید آید . (۳)

ادیب زاده - پس بعقیده شبلی بیخود خدا بهشت و دوزخ را آفریده  
 است باید شبلی گفت : فقیر همه مردم پایه شما نمیرسند که سه روز بعشق  
 خدا برقصند و «هو» بگویند (۴) بیشتر مردم بعشق بهشت و فرار از دوزخ  
 خدا را اطاعت مینمایند ، برای این گروه ، ثواب و عقاب در حکم ضامن  
 اجرا برای وظائف دینی است ، بلکه قدم فراتر نهاده و میگوئیم : بهشت

(۱) تذکره ص ۱۱۹ - ۲ - ص ۱۱۶

۳ - تذکره عطار ص ۱۳۶ طلیدن -

(۴) تذکره ص ۱۶۳ ج ۲ طلیدن

دو دوزخ را چون مردم با اعمالشان فراهم میسازند، پس شما بیخود، چنین خیالی کرده اید . . .

درویش سرخ وزر شد وزیر چشمی بادیب زاده نگاه تند میگرد  
 آقای فاضل - همین شبلی - پاره آتش بر کف نهاده و  
 میدوید، گفتند: چه میخواهی بکنی! گفت میخواهم کعبه را آتش زدم  
 تا مردم بخدا مشغول شوند (۱)

درویش جنبشی کرد و گفت: جناب شبلی راست گفته! ... زیرا ...  
 آقای فاضل - قدری حوصله کنید؛ نوبت دفاع شما هم میرسد

با بابایا کعبه تو      باز هم در تذکره (۲) نقل کرده که «بایزید عازم  
 مکه بود پیری را در شام دید و قصد خود را  
 برای او اظهار داشت، آن پیر گفت؛ پولت را  
 بمن بده و هفت بار بدور من طواف کن حج تو همین است، بایزید هم،  
 چنان کرد: ..

درویش - آری مولینا هم این داستان را بنظم آورده (۳) و رمزی که آن  
 پرطریقت بایزید گفته بود اینست:

چون مرادیدی خدار دیده‌ای      کرد کعبه صدق بر گردیده‌ای  
 کعبه را یکبار بی‌تی گفت یار      گفت یا عبدی مرا هفتاد بار  
 با یزید کعبه را دریافتی      صد بها و عز و صد فریافتی  
 آمدازوی بایزید اندر مزید      منتهی در منتهی آخر رسید

(۱) تذکره عطار - ج ۲ ص ۱۶۳ طاییدن:

(۲) ص ۱۶۳ طاییدن

(۳) منتهی ص ۱۶۰

آری این پیر ار شاد از کعبه بالاتر بوده ، مولینا گوید :

ابلهان تعظیم مسجد میکنند درجفای اهل دل جلد میکنند  
آن مجازست این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران  
ادیب زاده - این پیر کور که حتماً روشنی دلش راهم از دست  
داده بوده ، آیا بچه شریعتی فتوی دارد ؛ با یزید زیارت بیت اللهرا ترك  
گوید ، و بدو راو بگردو ثواب بالاتر از حج ببرد ؛ ، آیا جز این بود که  
باهمین حقه ، پول بایزید را گرفت و با ریشخند گفت : « چون مرادیدی  
خدا را دیده ای ؟ »

آقای فاضل - عجب است از مولوی که این داستانهای مغالطه آمیز  
را آب و تاب میدهد امگر پیغمبر نفرمود :

« اگر کسی باندازه کوه ابو قیس زر ، در راه خدا انفاق کند جای  
حج را نخواهد گرفت » (۱)

و نیز در تذکره (۲) مینویسد : « والنون مصری  
برای بایزیده صلاهی فرستاد ، بایزید آنرا پس  
داد و گفت صلا میخواهم چکنم ؟ برای من  
مسندی بفرست که بر آن تکبیه زئم یعنی کار از نماز گذشته و بنهایت  
رسیده : »

و در تفحات (۳) جامی است که رو بهان مصری میگفت : بارها بمن  
گفته شد تو احتیاج بنماز نداری ، معطل نماز مشو ؛ من گفتم : خدایا  
من نمیتوانم چنین کار بکنم ؛ تکلیف دیگری بمن بنما ، (مقصود روز بهان  
اینست که خدا باو گفته دیگر تو احتیاج بنماز نداری)

(۱) از بعین شیخ بهائی (۲) ص ۱۲۳ طاهران (۳) ص ۱۸

محمد طاهر قمی (۱) از نفعات نقل می کند که عین القضاة همدانی می گفته: «محمد معشوق نماز نمی خواند و از خواجه احمد غزالی (۲) شنیدم که روز قیامت همه صدیقان آرزو کنند که خاک پای محمد معشوق باشند! و از این قبیل نمونه ها ...

**یا غرور است** درویش - فانیان فی الله و عارفان راصل و غریقان بحر وحدت، چشمی که غیر خدارا ببینند ندارند  
**یا عوام فریبی** آنان بسر حدیقین رسیده و چون آداب شریعت برای وصول به مرحله یقین است، پس از وصول بآن مرحله، دیگر به مقدمات نباید توجه داشت! آداب شریعت که قشری بیش نیست برای کسانی است که هنوز به مدارج کمال صعود نکرده و طفل راهند، که به و مسجد - نماز و عبادت برای اینهاست نه برای اصالان بحق! شیخ عطار گوید:  
 خدا را یافتم دیدم حقیقت برون گشتم من از قید شریعت (۱)  
 مولینا جلال الدین در کتاب مثنوی گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می کنند در جفای اهل دل جد میکنند  
 از اینرو، بعضی از پیشروان طریقت وقتی بحق واصل میشدند توجهی بدستورات شرعی نمی کردند؛ و داستانهای گذشته، از این قبیل است؛ آیه «و اعبد ربك حتی یا تیک الیقین» شاید همین معنی را بفهماند یعنی خدارا تا سر حد یقین پرسش کند و بس! خلاصه این بود منطق رهبران ما که گفتم.

**تجلیات حقیقت** آقای فاضل - اف باد بر این منطق غلط! آیا بایزیدها و امثال روز بهان و محمد معشوق،

(۱) تحفة الاخیار (۲) یکی از مشایخ شاه نعمت الله ولی

(۳) جرهرذات شیخ عطار بنقل تحفة الاخیار

حقیقت را دریافته بودند، ولی پیغمبران و اولیاء خدا باین حقیقت دست نیافته بودند ؟

پیغمبر اسلام ، آنقدر شبها بنماز ایستاد که پای مبارکش ورم کرد و باز هم میگفت : « خدایا تورا چنانکه میبایست نشناختم ! »

علی علیه السلام ، یعنی همان کسیکه میفرمود : « اگر پرده‌های غیب دریده شود بر یقین من افزوده نمیکردد » تا آستانه قبر در اداء وظیفه بندگی حق کوشید ، یعنی در محراب عبادت شربت شهادت نوشید ، امام حسن مجتبی علیه السلام بیست و پنج بار زیارت خانه خدا رفت ، حسین ابن علی علیه السلام ، کنار محتل اقامه نماز کرد ، فرزندش ( امام سجاد ) میگوید « پدرم شبی هزار رکعت نماز میخواند و در دل تاریک شب کوله بار طعام بدوش میکشید و بکلمه بینوایان میبرد

همین علی ابن الحسین (ع) آنقدر سجده کرد که پیشانی مبارکش پینه بست ، وهم او بود که بطور ناشناس احتیاجات چهار صد خانه از خانه‌های مدینه را اداره مینمود .

امام صادق (ع) آخرین نفسهای زندگیش توأم با سفارش بنماز و اداء وظائف بندگی بود و میفرمود : « لا تنال شفاعتنا المستخف بالصلوة » مردم کاهل نماز از شفاعت ما محرومند

آیا اینها حقیقت را دریافته بودند ، که با آنها عبادت و خدمت بخلق آنقدر از عذاب خدا هر اسان بودند که برای عباد و زها و روزگار سر مشق زهد و عبودیت شدند ، یا

باینزید از خود راضی که میگوید « نماز و صلا میخوایم چکنم ؟ حالا وقتی است که بر مستندی تکیه زنم ! و یا میگوید : روز قیامت که

میشود دلم میخواهد خیمه مرا کنار آتش بزندد تا از ابهت من آتش سرد شود و خلایق آزاد شوند (۱)

اینها یا واقعا مسئله حساب و مجازات را بازیچه میا نکاشته و عوام فریبی مینموده اند، و یا غرور بیجا آنها را باین . کراف کوئیها و امید اشته است ؟

سر حد یقین « ریاضعلی که دیگر جوابی برای این منطق دندان کدامت؟ شکن نداشت ، روبه آقای فاضل کرد و گفت : پس آیه «و اعبد ربك ...» چه میگوید ؟

آقای فاضل - ائمه اطهار (ع) یقین را بمرکب تفسیر نموده اند یعنی خدارا پرستش کن تا وقتی که مرگت فرارسد و بچگونگی عاقبت و پرستگاری خویش مطمئن شوی ، در حقیقت ، آدمی بسرحد مرگ که رسید ، از سر انجام و خوشبختی یا بد بختی خود آگاه میگردد ، و شخص با ایمان تا آخرین نفس از سوء عاقبت ، هراسان است (۲) و عذاب خدارا پست نخواهد شمرد ، و در اداء وظائف بندگی خواهد کوشید ، علامه مجلسی در بحار (۳) نقل میکند که «بامام صادق گفتند : «ابو الخطاب» میگوید شما فرموده اید: وقتی حق را شناختی هر چه خواستی بکن ؛ این سخن راست است ؟

امام فرمود : «خدا لعنت ابا الخطاب را سو کند بخدا من هرگز چنین نکفته ام»

بنا بر این منطق نامبرده رهبران طریقت ؛ زائیده شده مشرب صوفیگریست ، و بتمام معنی از اسلام بیگانه است